

من خواهرت نیستم؟! تاوان خیانت، [۱۸,۰۷,۱۶, ۴۹:۲۲]

#پارت\_۲۶

قلبم خودش رو محکم می کوبید به سینم، سریع وارد حیاط شدم و هوای آزاد رو با تموم وجودم بلعیدم. وای خدایا قراره چه بلایی سرم بیاد؟

با حالی خراب روی نیمکتی نشستم، تازه از شر پیامما و زنگای بی موقعش خلاص شده بودم، پیامایی که تو همه شون به نحوی درخواست دوستی یا همخوابی داده بود.

کلاس بعدیم تا چند دقیقه دیگه شروع می شد از روی نیمکت بلند شدم و باز اون مسیر نحس رو طی کردم. وارد کلاس شدم و روی صندلی های آخر نشستم.

اول باید بفهمم اینجا تدریس می کنه یا نه، بعد تصمیم می گیرم قید دانشگاه رو بزنم. کاشکی می تونستم به ساشا بگم و از شورش راحت بشم ولی مطمئنم اگه بگم حتما یه بلایی سر این عوضی میاره و بعد پای خودش گیر می کنه. هنوز داشتم تو ذهنم راه حل ها رو مرور می کردم که در باز شد و پرهام اومد تو، همه از جاشون بلند شدن اما من خشکم زد. مطمئن بودم کلاسو اشتباه نیومدم اما پرهام اینجا چیکار می کرد؟ نوشته بودن این ساعت با استاد ملایی کلاس داریم نه رادمنش!

-سلام، پرهام رادمنش هستم و به جای استاد ملایی اومدم، متاسفانه ایشون مشکلی براشون پیش اومده و این کلاسشون رو به من دادن.

وای این چی می گفت؟ دستام از استرس یخ کرده بود، یعنی از من بدشانس ترم وجود داره؟

شروع کرد به قدم زدن و حرف زدن، همونجور که داشت می اومد ته کلاس و بهم زل زده بود جملاتشو ردیف می کرد، هر چی جلوتر می اومد قلبم تند تر می زد، انگار می خواست بایسته.

بوی عطر تندش زیر بینیم پیچید و سرگیجم بیشتر شد، تصویرش هر لحظه تارتر می شد.

به هم رسید، اما بی تفاوت ازم گذشت و آخر کلاس وایستاد، دیگه نمی دیدمش اما صدایش رو به خوبی می شنیدم. همون صدای خشن و خس دار مثل همون موقع هایی که زنگ می زد و می گفت « دوستم داره و فقط دنبال یه رابطه ی پاکه» و وقتی من فحش می دادم لحنش برمی گشت و از زیرخواب شدنم می گفت از بدست آوردن جسم پاکم.

نفسم به شمارش افتاده بود که از کنارم گذشت، نفس عمیقی کشیدم هنوز بوی عطرش تو فضا مونده بود.

خیلی زود کلاس رو تموم کرد که دخترا دورش رو گرفتن و هر کدوم یه سوالی می پرسیدن، سریع از جام بلند شدم و بعد جمع کردن وسایلم بیرون رفتم. دیگه یک ثانیه ام نمی تونستم تحمل کنم پس برای کلاس بعدی منتظر نمودم و بدون اطلاع به ساشا از دانشگاه بیرون رفتم.

انگار سرم داره می ترکه یا شایدم قلبم وایمیسته، قدامم رو تندتر کردم و خیابون رو رد کردم و برای یه تاکسی دست تکون دادم.

کلید رو تو در چرخوندم و تو رفتم، تو فکرمم نمی گنجید اولین روز دانشگاهم به این نحسی باشه. پله ها رو دو تا یکی بالا رفتم و بی توجه به صدا کردنای مریم وارد اتاقم شدم.

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت، [۱۸،۰۷،۱۷،۰۳:۰۲۰]

#پارت\_۲۷

خودم رو روی تختم پرت کردم و به اشکام اجازه ی بارش دادم. چرا باید این مرد جلوی راهم سبز بشه؟ با تمام نفرتم زیر لب بهش فحش دادم و انقدر گریه کردم که سرم از درد منفجر شد.

با حالی خراب از جام بلند شدم و لباسام رو در آوردم و وارد سرویس شدم، آبی به دست و صورتم زدم و بیرون اومدم. باید یه کاری می کردم، یعنی میشه این ترم رو حذف کنم؟ فکر نکنم آخه مگه ترم اولو حذف میکنن؟ سرگردون دور خودم چرخیدم، خب چیکار کنم؟

رو تخت پریدم و طاق باز خوابیدم و به سقف زل زدم، انقدر فکر کردم که نفهمیدم کی خوابم برد.

با صدای پی در پی زنگ گوشیم از خواب پریدم، گوشیمو برداشتم و گفتم:  
-الو؟

-روشا کجایی ده بار بهت زنگ زدم؟

خوابالو به ساشا گفتم

-خونم

-چی خونه؟

با صدای دادش از جا پریدم و گفتم:

-آره، مگه باید کجا باشم؟

با عصبانیت گفت: دانشگاه.

تازه یاد سوتیم افتادم، لبم رو گزیدم و سریع گفتم:

-کلاس اخریمون تشکیل نشد منم یادم رفت بهت بگم دنبالم نیایی.

نفسش رو با شدت فوت کرد و گفت:

-دیگه تکرار نشه.

تند تند گفتم:

-باشه، این دفعه دیگه میگم.

-چیزی نمی خوامی واست بخرم دارم میام خونه.

با خیال راحت خودمو از پشت پرت کردم رو تخت و گفتم:

-نه.

خدا حافظی کوتاهی کرد و بعد قطع کرد.

لعنت بهت پرهام، بخاطر کثافت کاری های تو باید دروغ بگم. نباید دیگه بزارم بهم نزدیک بشه، اگه خودمو ضعیف نشون بدم اون جری تر میشه و قطعاً یه بلایی سرم میاره، باید بهش نشون بدم روشا کیه.

با احساس ضعف از جام بلند شدم و پایین رفتم.

در یخچالو باز کردم و نگاهی بهش انداختم، داشتم تصمیم می گرفتم چی بخورم و به خوراکی های توش نگاه می کردم.

-چیزی می خوامی روشا خانم.

با ترس برگشتم عقب و گفتم:

-هیچ، ترسیدم مریم.

-بخشید عزیزم، چیزی میخوای؟

-آره گشنمه.

لبخندی زد و گفت:

-برو بشین برات از ناهار ظهر گرم کنم بیارم.

زبونی روی لبم کشیدم و روی صندلی نشستم و به کاراش زل زدم. مریم تند تند کارارو انجام می داد و هر از گاهی هم چیزی جلوی من می داشت تا اینکه میز جلوم پر از غذا شد. با اشتها قاشقم رو پر از برنج و مرغ کردم و شروع به خوردن کردم. سیب زمینی جلوم چشمک میزد تا زودتر بخورمش، پس دستم رو طرفش دراز کردم و سریع برداشتمش و گذاشتمش تو دهنم.

میز جلوم رو یه ربعه خالی کردم، دستی رو شکمم کشیدم و لیوان دوغم رو تا اخر سر کشیدم و آخیشی گفتم.

به پستی صندلی تکیه دادم و با رضایت به میز چشم دوختم.

-چندساله غذا نخورده بودی شکمو؟

من خواهرت نیستم؟! / تاوان خیانت، [۱۸، ۰۷، ۱۸، ۴۱:۲۲]

#پارت\_۲۸

با ترس برگشتم به عقب که دیدم ساشا با لبخند یه وریش زل زده بهم، با خوشحالی از جام بلند شدم و به طرفش رفتم. دستمو دور گردنش حلقه کردم و همونجوری که عین کووالا ازش آویزون شده بودم گفتم:

-میخوای تو رو هم بخورم؟

با خنده دستشو دورم حلقه کرد و گفت:

-تو که جا نداری ولی من انقدر گشمنه که همین الان میخوام تو رو بخورم.

جیغی زدم و الکی دست و پا زدم تا ازش جدا بشم، از بغلش پایین اومدم و پا به فرار گذاشتم و گفتم:

-اگه می تونی بیا بگیرم.

شروع کرد به تا کردن آستیناش که سریع فرار کردم و بالا رفتم. می دونستم دیگه دنبال نمیداد اما رفتم توی اتاقم تا برای این استاد عوضی نقشه ها بکشم.

\*\*\*\*\*

با صدای زنگ گوشیم که انگار داشت از دست من خودکشی می کرد از خواب بیدار شدم، همونجوری که چشمم رو می مالیدم وارد دست شویی شدم. یه هفته ای از شروع دانشگاه ها می گذره و تو این مدت ساشا منو می برد و می آورد اما امروز کاراش زیاد بود و زودتر از من رفت، مامان و بابا قول دادن به زودی برام یه ماشین بخرن تا هم خودم راحت باشم هم مزاحم ساشا نباشم. با انرژی لباسام رو پوشیدم و از اتاق بیرون رفتم. پله ها رو با هیجان دو تا یکی پایین اومدم و پریدم تو آشپزخونه که مریم رو پشت گاز دیدم.

-سلام مریم جونی.

-سلام عزیزم، خوب خوابیدی؟

پشت میز نشستم و گفتم:

-آره.

تند تند چای و نون و عسل و خامه و پنیر، جلوم گذاشت و باز رفت سر یخچال تا چیزای دیگه بیاره که گفتم:

-بسه مریم خانم، مگه چقدر جا دارم.

-عزیزم تو سن رشدی باید بخوری جون بگیری.

خنده ی کوتاهی کردم و تکه ای نون برداشتم و گفتم:

-خیلی وقته گذشته مریمی، راستی کسی خونه نیست؟

دست از کار کشید و گفت:

–چرا عزیزم مامانت هست ولی چون شب شیفت بوده الان تو اتاقش خوابیده.  
پوزخندی زدم و لیوان چاییمو سر کشیدم و بلند شدم، خداحافظی کوتاهی کردم و از  
خونه بیرون زدم.

من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت، [۲۰:۵۹ ۲۰،۰۷،۱۸]

#پارت ۲۹

خیلی زود به دانشگاه رسیدم و با سرخوشی وارد شدم. نیم ساعتی تا شروع کلاس  
مونده بود و کسی تو کلاس نبود. نگاهی به اطراف انداختم و درو بستم، شیشه کوچیک  
توی کیفم رو برداشتم و طرف میزش رفتم.

بیشتر روغن رو روی صندلیش ریختم و با در قوطی جوری پخشش کردم که نفهمه،  
کمی روغن هم درست زیر تخته همونجایی که می ایستاد ریختم که حسابی لیز شد.  
لبخند خبیثی زدم و سریع اثار جرمو توی کیفم قایم کردم و از کلاس بیرون رفتم.  
لبخند روی لبم هیچ جوهره پاک نمی شد مخصوصا وقتی فکر می کردم با اون هیکل  
جلوی بچه ها میخواد زمین بخوره.

تا لحظه های آخر تو حیاط پرسه زدم و وقتی مطمئن شدم کلاس پر شده و تا چند  
دقیقه ی دیگه پرهام میاد، به طرف کلاس رفتم. سر و صدای بچه ها، مخصوصا پسرا  
تا توی راهرو می اومد. تو این مدت هنوز با کسی دوست نشده بودم، باید امروز دیگه  
یکی رو پیدا می کردم و شیطنتامو باهاش تقسیم میکردم.

در کلاس رو باز کردم و وارد شدم، میخواستم درو ببندم که دستی مانع شد. با تعجب  
برگشتم عقب که پرهام رو تو چند سانتی خودم دیدم، هل شده سریع عقب رفتم و رو  
اولین صندلی خالی نشستم اما اون با خونسردی کامل به طرف میزش رفت اما نه از  
اون مسیری که من روغن ریخته بودم. نفسم رو با شدت فوت کردم بیرون که تازه

نگام به بغل دستیم افتاد، اوه چشاشو! از چشماش پایین اومدم که به لبخند کجش رسیدم. آب دهنم رو با استرس قورت دادم و سریع ازش چشم گرفتم، چه جذاب بود یادم نیاد قبلا دیدمش یا نه!

ایندفعه به پرهام نگاه کردم، راحت روی صندلیش نشسته بود و حضور و غیاب می کرد. ماژیکش رو برداشت و از جاش بلند شد، پشتش رو به ما کرد و به طرف تخته رفت که همه لکه های روغنی روی لباسش رو دیدن و هر کسی یه جوری سعی داشت تا جلوی خندش رو بگیره. پاشو روی روغنای زمین گذاشت انقدر محکم قدم برمی داشت که یه ذره هم سر نخورد. پشتش هنوز به ما بود و روی تخته یه چیزای می نوشت. سر و صدای بچه ها بالاتر رفته بود که یه دفعه پرهام بغ عصبانیت برگشت طرفمون و گفت:

-چیزی شده انقدر پیچ پیچ میکنید؟

یکی از پسرای شر کلاس گفت:

-استاد لباستون خیس شده.

پرهام با تعجب و عصبانیت نگاهی به لباسش انداخت و گفت:

-کو؟ چشم بصیرت پیدا کردین؟

پسره ابروهاشو بامزه بالا انداخت و گفت:

-استاد پشتتون.

پرهام بی حواس برگشت تا مثلا پشتش رو ببینه که یهو پاش لیز خورد و با باسن افتاد زمین، صدای خنده ی بچه ها بلند شد که منم همراه باهاشون قهقهه زدیم. پرهام انقدر عصبی شده بود که انگار از گوشاش دود بیرون می اومد.

صدای خنده ها فروکش کرده بود ولی من همچنان می خندیدم و هیچ جوهره نمی تونستم جلوی خودم رو بگیرم.

-جون چه خوشگل میخندی.



من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۱۵:۳۴ ۲۳,۰۷,۱۸]

[In reply to من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت]

#پارت\_۳۰

چشم غره ای به اون پسر چشم رنگیه که بغلم نشسته بود زدم و وسایلمو جمع کردم. پرهام کلاس رو تعطیل کرد و به طرف در رفت، یه لحظه سرشو برگردوند طرفم و با خشم نگام کرد و بیرون رفت.

هم تو دلم عروسی بود واسه ضایع کردنش، هم از اون نگاه خشمگینش ترسیده بودم اما به روی خودم نیاوردم و از کلاس بیرون زدم.

تا کلاس بعدی یه ساعتی وقت داشتم، وارد حیاط شدم و اروم به طرف سلف رفتم. تنه ای بهم خورد که تعادلمو از دست دادم، داشتم می افتادم زمین که دستمو به جای نرمی بند کردم و صاف ایستادم. نگامو اروم بالا آوردم و به دستم نگاه کردم که رو سینه ی یه دختره بود، سریع دستم رو برداشتم و بهش نگاه کردم. یه لبخند شیطون و بدجنس زد و گفت:

\_چیه خوشت نیومد؟ نکنه دلت یه پسر هرکول میخواست تا بیفتی بغلش؟

چشم غره ای بهش رفتم و از کنارش رد شدم که پشت سرم اومد و گفت:

\_حالا یه تشکر از این خوشگلا می کردی که نداشتن بیفتی.

با تعجب بهش نگاه کردم، اشاره ای به سینه هاش کرد و ابرو هاشو بالا انداخت که خندم گرفت.

با خنده راه افتادیم طرف سلف، اب میوه و کیک گرفتیم و همونجا نشستیم. مهتاب  
انقدر مسخره بازی در آورد که پرتمون کردن بیرون، بیجنه ها نمی تونن خنده ی دو  
تا دختر و بینن.

\_ الان چیکار کنیم مهتاب؟

\_ اون پسر ریشوچه رو می بینی؟

\_ کو... اهان دیدم، خب؟

\_ بهش میخوره خیلی مذهبی باشه.

\_ خب معلومه خره.

\_ برو بهش بگو دوست دارم.

\_ چی؟ من برم؟

ذوق کرده سرشو بالا و پایین کرد و گفت:

\_ برو دیگه روشا، بین چندتا پسر دیگه هم اونجان قشنگ ضایعش کن دیگه.

\_ حراستو نمی بینی عین چی مراقبه؟

\_ اه ضد حال، حوصلم سر رفته خب چیکار کنیم؟

نگاهی به ساعتم کردم و گفتم:

\_ اوه اوه کلاسم داره شروع میشه، من دیگه برم.

مهتابم سریع نگاهی به ساعتش انداخت و گفت:

\_ وای خاک تو سرم روشا پنج مینه کلاسم شروع شده.

سریع از هم خدافظی کردیمو به طرف کلاسامون دویدیم.

من خواهرت نیستم؟! / تاوان خیانت، [۲۰:۴۳ ۲۴،۰۷،۱۸]

-زود باش دیگه ساشا.

کوله ی سنگین روی دوشش رو انداخت رو صندلی عقب و گفت:

-حالا یه روز از من زودتر بیدار شدیا، ببین چه جیغ جیغی راه انداخته.

پشت چشمی نازک کردم و نشستم تو ماشینو گفتم:

-نخیرم من همیشه زود بیدار میشم تو نمیبینی.

سرش رو مسخره تکون داد که یعنی اره تو راست میگی.

ماشینو روشن کرد و از خونه بیرون زد.

-حالا خونه این دوستت کجاست؟

سریع آدرس دادم و به مهتابم اس دادم تا آماده باشه. صدای اهنگ رو بالا بردم و

باهاش همخونی می کردم که ساشا هم سرعتشو بیشتر کرد.

جلوی پا مهتاب ترمز زدیم که اومد طرفمون با دیدن ساشا تند گفت:

-سلام، راضی به زحمت نبود خودم می اومدم.

اخمی کردم و گفتم:

-بیا بالا بعد تعارف تیکه پاره کن.

مهتاب با صورت سرخ سوار شد که ساشا با لبخند خاص خودش بهش سلام کرد و

اونم تند جواب داد.

-اخبون ظرفیت تکمیل شد پیش به سوی کوه.

ساشا با یه دست فرمونو چرخوند و گفت:

-نه دوست من مونده.

با تعجب بهش نگاه کردم و گفتم:

-چی، نگفته بودی؟!

-خودت با دوستت میای اونوقت من باید تنها بمونم؟

مهتاب خودشو کشید وسط و گفت:

-راست میگن دیگه، ما باهمیم اقا ساشا تنها میمونه دیگه.

ساشا یه جواری نگام کرد که یعنی تا اخرش می چسبه به ما.

ماشینو پای کوه پارک کردیم و پیاده شدیم، ساشا کوله رو انداخت پشتش و نگاهی به اطرافش انداخت.

-بریم دیگه.

-صبر کن دوستم بیاد.

نفس کلافه ای کشیدم و سنگای زیرپامو پرت می کردم به اطراف که ماشین آشنایی کنار پامون ترمز کرد و درش باز شد.

درش باز شد و پرهام اومد بیرون که ساشا گفت:

-اینم از دوست من، خب ظرفیت تکمیل شد.

من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت، [۱۸،۰۷،۲۶،۳۳:۱۹]

#پارت\_۳۲

پرهام جلو اومد و با لبخند به ساشا دست داد و بعد رو به ما کرد و گفت:

-سلام خانوما.

با بی میلی جوابش رو دادم اما مهتاب با خوش رویی بهش سلام کرد.  
وارد مسیر شدیم و اروم به طرف بالا رفتیم، مهتاب خم شد طرفمو در گوشم گفت:  
-اوف چه هیکلی داره این پرهام.  
چشم غره ای بهش رفتم و گفتم:  
-مگه تا حالا ندیده بودیش؟  
-نه، مگه همسایمونه هر روز بخوام این لعبتو بینم.  
-همسایه نیست ولی استاد دانشگاهت که هست.  
با تعجب نگام کرد و گفت:  
-واقعا؟ دروغ نگو!  
-به نظرت باهات شوخی دارم؟  
زیرچشمی نگاهی به پرهام کرد و باز ذوق کرد، کاشکی می تونستم بگم ذات این آدم  
چقدر کثیفه.  
ایستگاه اول و دوم رو بدون استراحت گذروندیم، دیگه به نفس زدن افتاده بودم که  
پرهام گفت:  
-بهتره ایستگاه بعدی رو استراحت کنیم، دخترا دیگه جون تو پاهاشون نمونده.  
برگشتم به عقب و غضبناک نگاش کردم و گفتم:  
-اگه خودت خسته شدی ما رو بهونه نکن، ما میتونیم بیایم.  
پرهام دهنش رو باز کرد تا جوابمو بده که قبلش ساشا گفت:  
-باشه هیچ کس خسته نیست ولی گشنه که هستید؟  
مهتاب قبل از همه سریع گفت:  
-من که خیلی گشمنه.

نفسم رو به شدت بیرون دادم. به اولین ایستگاهی که رسیدیم زیر درختی نشستیم و ساشا و پرهام رفتن تا خرید کنن.

\*\*\*\*\*

سه ماه بعد

با خوشحالی از سالن امتحان بیرون رفتم و روی نیمکتی نشستم. به در چشم دوخته بودم که مهتاب اومد بیرون و کمی به اطرافش سرک کشید تا اینکه منو دید و اومد طرفم.

-چطور دادی؟

نیشش رو تا اخر باز کرد و گفت:

-پاس میشم، اخ جون اخریش بود.

از رو نیمکت بلند شدم و گفتم:

-بریم پاساژ گردی.

سوار تاکسی شدیم و مهتاب تا مقصد یه ریز دربارہ ی تولدش حرف زد.

-مهتاب بیا ببین این خوبه؟

مهتاب به طرفم اومد و رد نگاهمو گرفت و گفت:

-اره برو امتحان کن.

داخل مغازه شدیم و به فروشندهش گفتم:

-ببخشید اقا از این پیرهن سایز منو دارید؟

پسره نگاه خیرشو دوخت بهم و گفت:

-ماشالا هیکتون مثل مانکن میمونه صبر کنید بگردم.

مهتاب ایشی گفت و برگشت طرفم.

- پسره ی هیز، شیطونه میگه لباسو آورد پرت کنیم تو صورتش و بریم.

لبخند خبیثی زدم و گفتم:

- پرت کنیم؟

نگاه مرددی به لباسه انداخت و گفتم:

- آخه قشنگه، حیفه

تا به نتیجه برسیم پسره با پیرهن مشکی توی دستش اومد و با لبخند چندشش به طرفم گرفت و گفتم:

- همین یه سایز مونده بود که قسمت شماست.

نیم نگاهی به مهتاب انداختم که اشاره کرد بیوشمش. از دستش گرفتم و به طرف اتاق پرو رفتم.

نگاهی از اینه به خودم انداختم، معرکه بود. اروم درو باز کردم و مهتاب رو صدا کردم -خیلی قشنگه روشا.

ذوق زده خواستم درو ببندم که پسره پرو از پشت مهتاب بیرون اومد و گفتم:

- حق با دوستتونه خیلی بهتون میاد.

من خواهرت نیستم؟! / تاوان خیانت، [۲۳:۰۰ ۲۷،۰۷،۱۸]

#پارت\_۳۳

اخماتو کشیدم تو هم و گفتم:

- نظرتو خواستم؟

قبل از اینکه چیزی بگه درو بستم و لباس رو از تنم بیرون کشیدم و مانتوی خودم رو پوشیدم و بیرون رفتم که دیدم مهتاب داره با پسره جر و بحث میکنه.

دست مهتاب رو کشیدم و لباس رو گذاشتم روی پیشخوان و از مغازه بیرون اومدم. مهتاب با تعجب نگام کرد و گفت:

-این چه کاری بود؟ لباس به اون خوشگلی رو چرا پس دادی؟

-نه اصلا خوشگل نبود، بهمم نمی اومد.

مهتاب چپ چپ نگام کرد و گفت:

-اگه جلوی پرهامم انقدر از خودت خشم نشون می دادی الان کارش به خفت کردنت نمی رسید.

دستمو مشت کردم و گفتم:

-دفعه بعد نشونش میدم، روشا نیستم اگه یه بلایی سرش نیارم.

مهتاب خنده ی نسبتا بلندی کرد و گفت:

-وای دفعه بعد دیرتر میام تا قشنگ طعم لباسو تو خاطرت حفظ کنی.

از تصور اینکه چیزی نمونده بود تا دوباره لبامو ببوسه تموم تنم مور مور شد. با ضربه آرومی که مهتاب به پهلوام زد از فکر اون روز بیرون اومدم و گفتم:

-چیه؟

-اون لباسه رو ببین خوبه؟

رد نگاهشو گرفتم و گفتم:

-اره بزن بریم پرو.

\*\*\*\*\*



با خوشحالی کادوی مهتاب رو توی کیفم گذاشتم و نگاهی به خودم انداختم و دستی به لباسم کشیدم و از اتاق بیرون رفتم.

مریم داشت مجسمه ی دکوری گوشه سالن رو دستمال می کشید که گفتم:

-مریم جون من دیگه رفتم، شبم پیش مهتاب میمونم به ساشا گفتم ولی اگه یادش رفت بهش بگو.

-باشه عزیزم، برو به سلامت خوش بگذره.

لبخندی بهش زدم و بعد خداخافظی بیرون رفتم و سوار آژانس شدم.

دکمه ی آیفون رو زدم که در باز شد و تو رفتم، سوار آسانسور شدم و دکمه ش رو زدم.

-سلام مهتاب جون، تولدت مبارک.

-سلام عزیزم، مرسی.

-اوه چقدر صدای آهنگو بالا بردی، مگه کسی اومده؟

-پسرعموم و ابجیش اومدن، وای کامران انقدر حرصم داده تا الان که نگو، حالا بیا تو باهش آشنا میشی.

من خواهرت نیستم؟! /تاوان خیانت، [۰۷،۱۸، ۳۰، ۱۳:۰۱]

#پارت\_۳۴

کادو رو گذاشتم رو میز مخصوص و روی مبلی نشستم، تقریبا بیشتر مهمونا اومده بودن و فضای گرمی بوجود اومده بود و تا الان حسابی رقصیده بودم و با دوستای مهتابم آشنا شده بودم، فقط این وسط رفتارای کامران اذیتم می کرد، هی نگاهش زوم بود روم و همش سعی داشت توجه م رو جلب کنه.

بشقاب پر از میوه ی پوست گرفته روی پام گذاشته شد که سرم رو بالا اوردم و کامران رو جلوم دیدم. لبخندی زد و شیطون گفت:

-بخور جون بگیری لاغر مردنی.

اخم الکیی کردم و گفتم:

-خودت بخور نی قلیون.

نشست کنارم و یه پرتقال برداشت و گذاشت تو دهنش و گفت:

-اوم چه کردم.

-بچه ها بیاین مهتاب میخواد کیکو ببره.

با خوشحالی بلند شدم و به طرفشون رفتم.

-تولد تولد تولد مبارک...!

-چشماتو ببند و یه آرزو کن.

مهتاب سریع چشماشو بست و چیزی زیر لب گفت، شمعارو با یه نفس فوت کرد که همه باهم دست زدیم.

خیلی سریع کادوها رو باز کرد و کیکم خوردیم، زنجیر و پلاکی که براش خریده بودم رو تو گردنش انداختم که حسابی خوش حال شد و ماچم کرد.

-کجا میری روشا مگه قرار نشد شب بمونی؟

-اعه مهتاب سه ساعته دارم توضیح میدم، سرم درد می کنه و ساشا هم به احتمال

زیاد الان اومده جلو در و ایستاده تا بیاد منو برگردونه، بزار یه وقت دیگه الان

فامیلاتونم هستن من برم بهتره.

یکم نگام کرد وقتی دید مصمم محکم بغلم کرد و گونمو بوسید:

-مرسی که اومدی.

با لبخند از ش خدا خدافظی کردم و داخل اسانسور شدم، بیشترین دلیل موندن کامران همراه ابجیش بود وگرنه اومدن ساشا و ... همش بهونه بود.  
از ساختمون بیرون زدم، اوه چه خلوته. سر خیابون یه آژانس دیده بودم بهتره اول برم اونجا اگه ماشین نداشت زنگ میزنم به ساشا، اره این بهترین کاره.  
آروم به طرف سر خیابون می رفتم که صدای اهنگ بلند ماشینی رو شنیدم. قدمام رو تندتر کردم که یه دفعه ماشینه اومد کنارم  
-خوشگله کجا با این عجله؟

من خواهرت نیستم؟! / تاوان خیانت، [۱۳:۵۱ ۳۰,۰۷,۱۸]

#پارت\_۳۵

هینی از ترس کشیدم، نگاهی بهشون کردم فقط دونفر بودن راننده و کناریش ولی همونم زیاد بودن برای من.  
سریع رو ازشون گرفتم و شروع به دویدن کردم. ماشینه جلوم به شدت ترمز کرد که صداس خیابونو برداشت ولی انگاری به گوش هیچ کس نرسید.  
-کجا با این عجله، در خدمت بودیم بانو.  
با عصبانیت برگشتم طرفشون و گفتم:  
-برید کنار من از اوناش نیستم.  
اونی که کنار راننده نشسته بود گفت:  
-اشکال نداره عزیزم خودمون بهت آموزش میدیم.  
با ترس عقب رفتم، خواستم فرار کنم که سریع بیرون اومد و بازومو گرفت.

-ولم کن عوضی، کمک...کم...

دست بزرگ و کثیفشو روی دهنم گذاشت و گفت:

-هیس، خفه شو.

به طرف ماشین کشوندتم که مقاومت کردم، دندونام رو تو گوشت تلخ دستش فرو کردم که دستشو محکم کشید، قبل از اینکه به خودم پیام با پشت دستش محکم تو دهنم کوبید که پخش زمین شدم.

دستش رو چندبار تو هوا تکون داد و گفت:

-سگ پدر، بین چه جوری جرت بدم.

به طرفم اومد که جیغ بلندی کشیدم و عقب رفتم که نور ماشینی تو کوچه افتاد.

-بهر روز بدو بیارش هوا پسه.

پسره اومد جلو و ایندفعه بازوم رو گرفت از رو زمین بلندم کرد، به طرف ماشین کشوندتم و خواست پرتم کنه تو ماشین که دستم رو محکم به درش گرفتم تا نتونه.

-کثافتا دارید چه گهی میخورید.

چقدر صدایش آشنا بود! انقدر دست و پام می لرزید که نمی تونستم درست و ایسم، یکی از پشت کشیدم که باز خوردم زمین ولی ایندفعه دردناک تر.

سرم گیج می رفت و نمی تونستم بلند شم تا زودتر فرار کنم...

-روشا زود باش بلند شو برو تو ماشینم.

وای خدایا این کی بود که حتی اسمم می دونست؟ به سختی از جام بلند شدم، باید فرار می کردم، چند قدم به سمت مخالفشون برداشتم...آره باید... فرار... می کردم... نفهمیدم چی شد که افتادم، چشمام بسته شد اما صداها رو می شنیدم.

-بهر روز بدو، دختره افتاد، چرا خونیه؟ تو زدیش؟

صدای پاها رو می شنیدم اما نمی تونستم تکون بخورم.  
صدای جیغ لاستیکایی رو شنیدم، انگار ولم کرده بودن...چقدر سرده...  
-روشا...چشماتو باز کن...روشا!

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۱۸,۰۸,۰۱ + ۰۱ :۲۳]

\*\*

#پارت\_۳۶

با خستگی چشمام رو آروم باز کردم، چند بار پلک زدم تا دید تارم درست بشه. اینجا کجاست؟ نمیشناسمش!

روی تخت نیم خیز شدم که نگاهم به لباسم افتاد، یه پیرهن مردونه بلند تو تنم بود بدون هیچ شلواری!

وحشت زده از رو تخت بلند شدم که درد بدی تو کل تنم پیچید.

-اخ...

لنگون از اتاق بیرون زدم که سر و صدایی از تو آشپزخونه شنیدم، با کنجکاوی جلو رفتم که هیکل بزرگ یه مرد و دیدم. نکنه اون دوتا پسر دزدیده باشنم و الانم بدبختم کرده باشن؟ لباسام تو تنم که نیست.

-عه بیدار شدی روشا؟!!

با صدای شخصی از فکر بیرون اومدم که پرهام رو جلوم دیدم.

-تو...

با وحشت عقب رفتم و گفتم:

-من اینجا چیکار میکنم؟ تو لباسمو در آوردی؟ چرا کل بدنم کوفتس درد میکنه؟

تند تند داشتم سوال می پرسیدم و مثل دیوونه ها دور خودم می چرخیدم که یهو دو تا دست نگه‌م داشت و پرهام داد زد:

-ساکت شو، بد کردم نجات دادم؟

صدامو بلند کردم و گفتم:

-اگه کمکم کردی پس چرا آوردیم تو خونت، هااا؟

عصبی زل زد تو صورتمو گفتم:

-پس میذاشتمت تو گوشه خیابون تا یکی دیگه پیدا بشه ب\*کنتت؟

خشکم زد اما اون باز ادامه داد:

-اصلا با این سر و وضع نصف شب تو خیابون چه گه\*ی میخوردی؟

اخم‌مو کشیدم تو هم

-مواظب حرف زدنت باش، ولم کن.

خودم رو تکون دادم تا از دستش خلاص بشم که پرتم کرد رو مبل و گفتم:

-چیه باز نصف شب میخوای بری تو خیابون هر\*ز\*گی ، اون داداش بی غیرتتم که معلوم نیست کجاست و ولت کرده.

داد بلندی زدم:

-صفتای خودتو به من و خونوادم نچسبون.

عصبی اومد جلو تقریبا روم خیمه زد تو چشمام زل زد و با حرص گفت :

-چه زری زدی؟

با ترس نگاهش کردم اما باز کم نیاوردم و گفتم:

-برو اونور عوضی میخوام برم.

یهو صورتش قرمز شد و گفت:

-عوضی بودنو بهت نشون میدم.

قبل از اینکه بتونم کاری کنم لباس رو گذاشت روی لبم با خشونت شروع به بوسیدن کرد...

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۲۱:۴۷ +۲,۰۸,۱۸]

#پارت\_۳۴

سعی کردم پیش بزنم که محکم تر بهم چسبید، دستاش روی بدنم می لغزید و سی\* نه هام رو چنگ میزد.

انقدر لبام رو گاز گرفت که طعم خون رو تو دهنم حس کردم، دستش رو به یقه لباسم گرفت و از وسط جرش داد، از ترس به خودم لرزیدم اما باز سعی داشتم کنارش بزنم. یکم ازم فاصله گرفت تا لباسش رو در بیاره که هلش دادم به عقب و دویدم.

یکم مونده بود تا به در برسم که موهام از پشت کشیده شد.

جیغ بلندی زدم:

-ولم کن عوضی...

کشون کشون به طرف اتاق خواب بردتم، درو با لگد باز کرد و پرتم کرد روی تخت.

لباساش رو در آورد و با یه ش\*ورت اومد رو تخت و خیمه زد روم.

-بی غیرت خیانتکار، مگه تو زن نداری.

خنده ی بلندی کرد و گفت:

-زنم کو، اگه زن داشتم تو رو میخواستم چیکار؟

اخمی کردم و گفتم ولی من تو رو نمی خوام.

پوزخندی زد و گفت:

-وقتی جسمت ماله من شد بقیتم ماله من میشه.

همون چند تیکه لباسم به زور از تنم در آورد و بدون توجه به جیغ و دادهام زبون خیسش رو از بالا تا روی نافم کشید، دستم رو توی موهایش کردم و محکم کشیدمش، عصبی بلند شد و ضربه محکمی تو دهنم زد که گیج شدم.

قبل از اینکه به خودم پیام دستام رو گرفت و با کمر بندش به میله تخت بست، دستام رو کشیدم که درد گرفت.

باز پایین رفت و زبونشو روی شکمم کشید که عضله هام منقبض شد، پایین تر رفت و ل\*ای پام رو باز کرد، سرشو پایین برد و لیسوی به بهش\*تم زد که به خودم لرزیدم.

من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت, [۲۲:۴۷ + ۴,۰۸,۱۸]

[In reply to من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت]

#پارت\_۳۵

زبونش رو تند تند لای به\*شتم می برد و میمکید. غرق لذت شدم بودم و دوست داشتم سرش رو فشار بدم به ک...ص\*م تا بیشتر بخورتش. نمیدونم چند دقیقه گذشته بود و مثل مار به خودم می پیچیدم که یه دفعه ا...رضا شدم و ایم با شدت بیرون پاچید. پرهام زبونش رو از بالا تا پایین کشید و کل اب...مو خورد.

داشتم از شدت هیجان نفس نفس میزدم که تازه فهمیدم چه بلایی میخواد سرم بیاد.

پرهام مر\*دو..نگیش رو روی به..شت خیسم کشید.

-نه...خواهش می...



پرهام یه تف روشون انداخت و قبل از اینکه حرفم تموم بشه سرش رو وارد کرد...

-نهههه...

جیغ بلندی زدم که کلش رو یه دفعه وارد کرد، روم خم شد که با نفرت نگاهش کردم، لبش رو روی لبم گذاشت و ت..لم\*به زد که صدای جیغم تو دهنش خفه شد.

انقدر محکم خودشو بهم می کوبید که تخت تکون میخورد، اگه تو دستاش اسیر نبودم حتما سرم به تاج تخت میخورد.

دردم کمتر شده بود و اه و ناله هام بود که تو فضا می پیچید، نمیدونم چند دقیقه بود که داشتم زیر پرهام جر می خوردم.

-اه...چقدر تو تنگی عزیزم.

تکون محکمی به خودم دادم که دستاش سینه هامو گرفت و چنگشون زد.

-دوست دارم همش زیرم باشی، اینا رو اینجوری فشار بدم

-آخ، ولشون کن بیشعور.

زبونش رو روی یکیشون کشید و نوک اون یکی رو بین انگشتاش فشار داد که باز صدای جیغم بلند شد.

-اه..تو فقط جیغ بکش، دوست داری داری زیرم جر میخوری؟

نمیدونم از حرفای تحریک امیزش بود یا کارایی که با بدنم می کرد، داشتم لذت می بردم و کم مونده بود که دوباره ا\*ر..ضا بشم. یهو مر..دون\*گیشو بیرون کشید و گفت:

-دوست ندارم به این زودی ا..رض.ا بشم.

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت، [۲۲:۳۳ +۸،+۸،۱۸]

#پارت\_۳۶

با یه حرکت برم گردوند و سیلی به کوپلم زد که سوزش وحشتناکی داشت، چندبار لبه های ک..ونمو گرفت و از همه کشید، وای میخواد چیکار کنه؟

انگشتش رو دور سوراخم کشید و گفت:

-تنگ و صورتیه، اوف...

انگشتش رو خیس کرد و اروم فرستاد تو که از درد خودم رو منقبض کردم.

با ترس زمزمه کردم:

-پرهام...

-جون پرهام سه ک...سیه من شل کن درد نداره.

تند سرمو تکون دادم و گفتم:

-خواهش میکنم، بسه...

انگشت دومشم واردم کردم که جیغ بلندی کشیدم، خواستم از دستش فرار کنم اما محکم نگه‌م داشت و نداشت تکون بخوردم.

انقدر با انگشتاش ور رفت که دیگه داشتم جون می دادم.

انگشتاشو بیرون کشید و سیلی دیگه ای زد، سرم رو محکم تو بالش فرو کردم و نفس عمیقی کشیدم. فکر کردم تموم شده که یهو سرش رو با فشار واردم کرد. جیغ بلندی کشیدم که یه دستش رو گذاشت روی دهنم و گفت:

-هیس، الان تموم میشه، تحمل کن...

بقیشم به زور داخل فرستاد که تمام جیغام تو دستش خفه شد، اشکام مثل سیل روی صورتم رون بود و اون بی رحم داشت کار خودشو می کرد.

انقدر خودش رو محکم بهم می کوبید که حتم داشتم تا یه ماه نمی تونم بشینم یا درست راه برم، واقعا ج...رم داده بود.

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۲۲:۳۳ +۸,۰۸,۱۸]

#پارت\_۳۷

تلمبه هاش شدت بیشتری گرفت که با تمام وجود مرگو حس کردم، انقدر جیغ زده بودم که دیگه صدای ناله هامم بیرون نمی اومد، دستشو از روی دهنم برداشت که زمزمه کردم:

-عو...ضی حاله...ازت...

با سوختن پشتم ک...ی\*رشو بیرون کشید و بغلم افتاد، عوضی ابشو داخلم ریخته بود.

با چشمای نیمه باز نگاش می کردم که صورتشو برگردوند طرفم و با لبخند خبیثی گفت:  
-دیگه ماله خودم شدی.

چشمام رو با تنفر بستم که دستش رو دور بدنم کشید و شروع به نوازش کرد، نوازشی که حس تنفرمو بیشتر می کرد و اون از برجس\*تگی های بدنم لذت می برد. نمیدونم چقدر حرص خوردم که از خستگی خوابم برد.

با حس درد از خواب بیدار شدم، خواستم دستامو تکون بدم ولی خشک شده بودن، با درد شروع کردم به گریه کردن.

-چی شده روشا، چرا گریه می کنی؟

چیزی نگفتم که چراغ رو روشن کرد و اومد بالا سرم، روم خم شد و گفت:

-چی شده عزیزم، درد داری؟

دستش رو روی شکمم کشید و گفت:

-درد میکنه، بریم دکتر؟

-همش... تق... صیر... توعه...

هق دیگه ای زدم که احساس کردم تمام محتویات توی معدم میخواد بیاد تو دهنم، عقی زدم که پرهام سریع از روی تخت بلندم کرد که چشمم به تخت افتاد، روش پر خون بود.

من خواهرت نیستم؟! / تاوان خیانت، [۱۳،۰۸،۱۸ ۱۲:۵۴]

#پارت\_۳۸

با نگرانی داخل حموم رفت و شیر وان رو باز کرد، دستی به اب زد وقتی از گرمایش مطمئن شد اروم منو گذاشت تو وان. دستامو دور خودم حلقه کردم و با اخم رو ازش گرفتم اما پرهام بی توجه به رفتارم وارد وان شد.

-برو بیرون، نمیخوام بینمت.

دستشو گذاشت رو کمرمو با یه حرکت بلندم کرد و منو روی پاش نشوند، قبل اینکه چیزی بگم جدی گفت:

-دستاتو وردار بینم چی شده.

عصبی و با اخم گفتم:

-اگه به فکرم بودی مثل وحشیا بهم تجاوز نمیکردی.

-خفه شو روشا، رو اعصابم راه نرو.

بلند داد زدم:

–خودت خفه شو، ولم کن میخوام برم.

یه دفعه دستامو محکم برداشت و با یه دستش گرفتشون و اون یکی دست رو روی شکمم کشید و بعد فشار داد.

–اینجات درد میکنه؟ یا بهتره برم پایین تر فشار بدم تا خفه بشی؟

دستش پایین تر رفت و چنگی به زیر دلم زد که از درد چشمامو بستم و لبامو گاز گرفتم ولی اون عوضی همچنان دستش روش بود و میمالیدش.

پاهام رو با پاهاش باز کرد راحت تر دستاش رو حرکت میداد، تکونی به خودم دادم که محکم تر گرفتم.

کم کم حرکاتش اروم تر شده بود ولی هنوز دستش روی بهشتم حرکت می کرد.

مردونگیش رو زیرم حس میکردم انگار بزرگ شده بود، ترس کم کم جای دردو گرفت، نکنه بخواد دوباره رابطه برقرار کنه؟ با ترس بدنمو منقبض کردم که انگشت وسطشو اروم واردم کرد.

–اخ....

–خودتو شل کن روشا.

–نمی خوام ولم کن.

سرشو توی گودی گردنم فرو کرد و گفت:

–هیس، کاری که میگو بکن اگه میخوای دردت نیاد.

سرمو بیشتر خم کردم که زبونش رو روی گوشم کشید و با انگشتش ت.ل\*مبه زد.

کمی شل شدم که با انگشتاش چ\*و...چ\*ولمو گرفت و کشید.

انقدر باهاش ور رفت که تا ا.ر.ض.ا شدم و بی حال تو دستاس افتادم.

نمی دونم چقدر شکمو مالید و چقدر تو اب گرم مونده بودیم ولی حسابی خوابم گرفته بود و دردمم اروم شده بود.

-خوب شدی؟

بی حال نگاش کردم که گفت:

-مثل اینکه خوب شدی، حالا باید منو خوب کنی.

با این حرفش چشمام گرد شد که به پایین تنش اشاره کرد.

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۱۸,۰۸,۱۵:۲۹:۲۲]

#پارت\_۳۹

با چشمای گرد بهش نگاه کردم یعنی نمیبینه من درد دارم؟ تا خواستم دهنمو باز کنم سریع گفت:

-با س...اک هم میخوابه.

-عمرا، برو یکی دیگه رو پیدا کن.

طلبکار گفت:

-این واسه تو بلند شده ها.

بی توجه بهش از وان بیرون اومدم و زیر دوش رفتم، موهامو سریع با شامپو شستم و به طرف حوله رفتم.

-هی کجا میری روشا؟

حوله رو دور خودم پیچیدم و گفتم:

-میرم بخوابم تو هم میتونی کار تو با گلنار راه بندازی.

لبخند حرص دراری زدم و سریع بیرون رفتم، صدای دادش که می گفت به حسابت میرسم تا بیرون اومد.

به طرف کمد لباساش رفتم، لباسای خودمو که پاره کرده بود پس از بین لباسای خودش یه پیرهن بلند چارخونه بیرون کشیدم و پوشیدم.

نگاهی به شلواراش انداختم، همشون بلند و گشاد بود. خواستم در کمدشو ببندم که نگاهم به شلوارک کوتاهی افتاد که هنوز مارکشو نکرده بود.

نگاهی به تیپ مسخرم تو اینه کردم، چرخ کوتاهی زدم و به سمت تخت رفتم. با دیدن خونای رو تخت حالم بد شد و عقی زدم.

با انزجار ملحفه روش رو برداشتم و پرت کردم زمین، بالش هاشم برداشتم و انداختم زمین اخه بوی پرهامو می داد.

حیف چند ساعتی مونده بود تا صبح بشه وگرنه همین الان از این خونه نحس بیرون می رفتم.

اروم روی تخت خزیدم و جنین وار تو خودم جمع شدم، انگاری تازه داشتم می فهمیدم چه بلایی به سرم اومده.

اشکام راه باز کردن و رو صورتم غلتیدن، پتو رو تا سرم بالا کشیدم و چشممو بستم.

من خواهرت نیستم؟! / تاوان خیانت، [۱۶:۴۴ ۱۷، ۰۸، ۱۸]

#پارت\_۴۰

با سر و صدایی که از بیرون می اومد از خواب پریدم. کش و قوصی به بدنم دادم که دیدم پرهام نیست، سریع مانتو و شلوار خودم رو پوشیدم.

پس شالم کو؟ یہ دور دیگہ اتاقو گشتم کہ یاد کارای وحشی پرهام افتادم کہ چه جوری پرتم کرد رو مبل، از اتاق بیرون رفتم کہ نگام به خونہ پرهام افتاد. شلوغ و کثیف بود، انگاری کہ بمب ترکونده بودن. خاک تو سر زنش معلوم نیست کجاعه و این وحشی رو گذاشته تنها بمونه، یکم جلوتر رفتم کہ عکسای پرهامو رو دیوار دیدم.

چقدر خودشیفته اس! چرا عکس زنشو رو دیوار نزدنه؟ اصلا چرا همه وسایلاش اسپرته؟

شالم پایین مبل افتاده بود، اروم خم شدم تا بردارمش...

-چرا اومدی بیرون؟

با ترس برگشتم عقب کہ پرهامو جلوی آشپز خونہ دیدم. با خونسردی بلند شدم و شالم رو انداختم رو سرم، کیفمو رو شونم درست کردم. بی توجه بهش به طرف در ورودی رفتم کہ سریع اومد جلو.

-کجا میری؟ صبحونه آماده کردم واست.

اخمامو کشیدم تو هم و گفتم:

-میرم خونمون، برو کنار حالا.

-بیا یہ چیزی بخور بعد می برمت، صبحونه آماده کردم.

با انزجار صورتمو تو هم جمع کردم و گفتم:

-دیگہ یہ ثانیه هم نمی تونم تو و این خونہ رو تحمل کنم، صبحونتم ارزونی خودت، برو کنار.

با عصبانیت بازومو تو دستش گرفت و گفت:

-کہ نمی تونی تحمل کنی بہت نشون میدم.

با زوری کشوندتم طرف آشپز خونہ، جیغ بلندی زدم:



-ولم کن وحشی.

با فشار و زور روی صندلی نشوندم، خواستم بلند بشم که فشاری با شونم داد.

لیوان شیر رو برداشت و جلوی دهنم گرفت که سرمو کج کردم.

با سماجت باز جلو آورد و اینبار گفت:

-اون روی منو بالا نیار، بگیر بخورش نمیخوام باز مثل این دفعه زیرم جون بدی.

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۱۸,۰۸,۱۸:۴۶:۲۱]

#پارت\_۴۱

با چشمای گرد شده نگاهش کردم، دهنمو باز کردم و گفتم:

-کی گفته دفعه ی ب....

قبل از اینکه حرفمو تموم کنم، تمام شیر رو خالی کرد تو حلقم.

با زوری دستشو پس زدم، استین مانتمو محکم رو دهنم کشیدم که با نیشخند گفت:

-من میگم که دفعه ی بعدی هم وجود داره، تو دیگه واسه منی تا اخر عمرت.

با عصبانیت گفتم:

-تو خواب ببینی.

از رو صندلی بلند شدم و هلش دادم به عقب، خواستم از اشپزخونه بیرون برم که با

حرفش میخکوب شدم.

-فکر کنم خیلی دوست داری فیلم کارای دیشبمون رو داداشت ببینه؟ به نظرت بهتر

نیست این فیلم جذابو پخش کنم تا بقیه هم لذت ببرن؟

با بهت برگشتم طرفش، دهنمو چند بار باز و بسته کردم اما اون پوزخند مطمئن و تحقیر کنندهش دهنمو می بست.

دنیا دور سرم می چرخید، چرا من انقدر بی فکر بودم؟ چرا...  
-روشا خوبی؟

دوباره چشمامو بستم، خوب؟ اره خوب واسه یه لحظه، من عالی...  
دستمو گذاشتم رو سرم، خدایا...اخه چرا من...

نمی دونم من می چرخیدم یا پرهام؟ چشمامو دوباره بستم...  
دروغ میگه...اون کی تونست فیلم بگیره؟... اره بهش بی توجه باش...  
از اینجا میرمو دیگه پشت سرم نگاه نمی کنم...اره میرم...  
اولین قدمو برداشتم که زیر پام خالی شد.

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت، [۱۶:۵۸ ۲۲،۰۸،۱۸]

#پارت\_۴۲

با حس درد و بعد خنکی چیزی رو پوست صورتم آروم چشمامو باز کردم که پرهامو بالا سرم دیدم.

-خوبی روشا؟

گنگ نگاهش کردم، چی شده بود مگه؟ از جام بلند شدم که چشمم به میز صبحونه افتاد. اتفاقا پشت سر هم یادم می اومد...

-برو کنار...ولم کن.

-آروم باش روشا، بیا اینو بگیر بخور بعد باهم حرف میزنیم.

نگاهی به دستش کردم که لیوان آب قند رو دیدم، میخواستیم پیشش بزنم ولی شدید احساس تشنگی و ضعف می کردم. لیوان رو ازش گرفتم و تمام محتویاتش رو یه نفس خوردم.

لیوانو روی میز گذاشتم و به طرف در رفتم، قبل از اینکه چیزی بگه سریع از خونش بیرون زدم.

دکمه اسانسور رو زدم که سریع در باز شد و سوار شدم.

با عجله از ساختمون بیرون اومدم و برای اولین تاکسی دست تکون دادم که نگه داشت.

بی توجه به پرهام که نمیدونم پشتم بیرون اومد یا نه، سوار ماشین شدم و آدرس خونه رو دادم.

تا خود خونه فکر پرهام و کاراش یه لحظه هم رهام نکرد. به هیچ وجه دوست نداشتم ریخت نحسش رو بینم اما از شناس بدم فردا تو دانشگاه می دیدمش.  
-خانم رسیدیم.

با دیدن کوچمون تشکری کردم ولی پیاده شدم.

با نگرانی کلید انداختم و رفتم تو خونه، حوصله هیچ کس رو نداشتم.

در سالن رو باز کردم که اولین نفر مریم رو دیدم.

-سلام روشا خانم، تولد خوش گذشت؟

-اره، مرسی.

بی حوصله از پله ها بالا رفتم و وارد اتاقم شدم.

لباس هامو با انزجار از تنم کندم و داخل سبد انداختم. حس می کردم هنوز هم بدنم کثیفه، حولمو برداشتم و دوباره رفتم حموم.

دستی به کبودی های بدنم کشیدم که اشکام راه باز کرد، وحشی عوضی هر کاری دوست داشت باهام کرد و حالا میگه فیلم گرفته و باز می خواد ازم استفاده کنه. محاله اگه بزارم باز دستای کثیفش بهم بخوره، اره باید یه فکری کنم. حوله رو دور خودم پیچیدم و از حموم بیرون اومدم، لباسام و پوشیدم. مسکنی خوردم و با درد خوابیدم.

من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت, [۱۹:۱۷ ۲۵,۰۸,۱۸]

\*\*\*\*\*

#پارت\_۴۳

با استرس وارد حیاط دانشگاه شدم، چشمم چرخوندم که مهتاب رو زیر درخت روی نیمکت دیدم. به طرفش رفتم، سعی کردم لبخند بزنم که بیشتر شبیه خط صاف شد.

-روشا کجایی؟ چرا جواب تلفنت رو نمیدی؟

-یکم حالم بد بود بیخیال، مهتاب همه استاد اومدن؟

مهتاب با شک نگام کرد و گفت:

-همشون واست مهمه یا یکیشون؟

-چرت نگو، بلند شو بریم کلاسمون دیر شد.

از جاش بلند شد همونجور که کولشو مینداخت رو شونش گفت:

-همه اومدن، اونم اومده.

چشم غره ای بهش رفتم و وارد ساختمون شدیم.

-روشا اونجا رو!

با تعجب به مهتاب نگاه کردم و ردشو گرفتم که به پرهام و یه دانشجوی دختره مو بلوند رسیدم!

-چیه خب؟!

-شنیدم چند نفر این دختره رو تو ماشینش دیدن اونم لب رو لب خیابون پشتی دانشگاه!

با دهن باز بهش نگاه میکردم، تو باورم نمی گنجید پرهام انقدر کثیف باشه.

-چی شدی روشا؟

-هیچی بیا بریم.

تند از کنارشون رد شدیم، وارد کلاسمون شدیم که استاد اومد.

تو تمام ساعت فکر پرهام و کارش از تو سرم بیرون نمی رفت. باید یه کاری کنم نمی تونم بازیچه دست پرهام بمونم و بزارم هر کاری که دلش خواست باهام بکنه و اخرش دور بندازتم.

من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت, [۲۰:۱۹ ۲۷,۰۸,۱۸]

[In reply to من خواهرت نیستیم؟!/تاوان خیانت]

#پارت\_۴۴

با خستگی در خونه رو باز کردم و رفتم تو خونه، خواستم برم بالا که یه دفعه مریم با آشفتگی پرید جلوم! با تعجب نگاهش کردم

-چی شده مریم خانم؟

-خانم دخترم درد زایمانش گرفته بردنش بیمارستان، من می تونم برم؟ مادرتون گوشیش رو جواب نمیده کسی هم خونه نیست.

-برو مریم خانم، ساشا تا چند ساعت دیگه می رسه منم کاری ندارم ، دخترتون مهم تره.

لبخندی زد و با قدردانی گفت:

-مرسی روشا خانم، غذاتون آمادست روی گاز گذاشتم من زود میام.

-نه نمی خواد زود بیاید چند روز پیش دخترتون باشید.

باز تشکر کرد که رفتم و دیگه چیزی نگفتم، یعنی مامان منم روزی بخاطر دیدنم و مراقبت ازم انقدر نگران میشه؟ به قول ساشا فکر نکنم اصلا بدونه حس مادرانه چیه.

پوزخندی که ناخداگاه روی لبم نشسته بود حالمو بدتر کرد.

لباسام رو برداشتم و داخل حموم پریدم، بعد یه دوش مختصر و آب بازی تو وان بیرون اومدم.

تاپ و شلوارکی پوشیدم و رفتم پایین تا یه چیزی بخورم.

اوم ببین مریم چه کرده! واسه خودم یه بشقاب پر غذا کشیدم و پشت میز نشستم.

دستی رو شکم پریم کشیدم و خوابالو بلند شدم. غروب شده بود ولی خبری از ساشا نبود!

با نگرانی به گوشیش زنگ زدم، اه چرا بر نمی داره؟

دوباره شمارشو گرفتم که باز برنداقت. خمیازه ای کشیدم و گوشیو انداختم رو میز

عسلی کنارم که نفهمیدم کی خوابم برد...

با صدای رعد و برق وحشتناکی که اومد با ترس از خواب پریدم، اوف چه خواب

مزخرفی بود!

با صدایی که از بیرون اومد ترسیده از جام بلند، اتاقم غرق در تاریکی بود و صدای بارونی که به شیشه پنجره میخورد صحنه های خوابمو جلوم زنده می کرد.  
اروم در اتاقمو باز کردم و بیرون رفتم، گوشامو تیز کردم که دیدم صدا از اتاق ساشا بیرون میاد! نکنه دزد اومده باشه؟  
گوشمو به در چسبوندم و محکم چشمامو بستم که یه دفعه...

من خواهرت نیستیم؟! / تاوان خیانت، [۱۸، ۰۸، ۳۰، ۳۷: ۱۴]

#پارت\_۴۵

صدای برخورد چیزی به دیوار و بعد شکستنش اومد، با ترس دستم رو دستگیره لغزید که یه دفعه در باز شد.  
اب دهنمو با ترس قورت دادم و اروم جلو رفتم که ساشا رو روی تخت دیدم، دستش تو موهایش بود انگار داشت چنگشون میزد.  
دوباره صدای رعد و برق اومد، ترسیده جلو رفتم که ساشا سرشو بالا آورد، اخماشو کشید توهم و داد زد:  
-برو بیرون.

چرا هیچ کس بالا نمیاد؟ نکنه کسی نیومده خونه؟!

اروم جلو رفتم، دستمو گذاشتم رو شونش

-داداشی خو...

-من داداش تو نیستیم.

محکم زد زیر دستم، با بهت چند قدم عقب رفتم. اتاقش بهم ریخته بود و کلی وسیله شکسته بود.

-ساشا منم، نگاه کن!

بی توجه بهم روی تختش دراز کشید، دستش رو گذاشت روی چشمش و بی توجه بهم خوابید!

اروم به طرف در اتاقش رفتم، دوست نداشتم تنه‌اش بزارم مخصوصا الان که خودمم از تنهایی می ترسیدم. با یه تصمیم یهوئی در اتاقشو بستم و برگشتم سمتش، کنارش روی تخت دراز کشیدم و اروم تو بغلش خزیدم.

نفس عمیقی کشیدم که بوی غلیظ الکل و مشروب بینم رو سوزوند.

خواستم از بغلش بیرون بیام که یه دفعه دستشو دورم حلقه کرد، سرشو روی موهام گذاشت و چندتا نفس عمیق کشید...

-اروم چه بوی خوبی میدی عسلم.

چشمام گرد شد، دهنمو باز کردم تا صداش کنم که با یه حرکت برگشت و افتادم روی تخت، با چشمای گرد نگاهش کردم.

سرش پایین اومد، به لبم خیره شد، اب دهنشو قورت داد و پایین تر اومد که لباش مماس لبم شد. دستاش دو طرف صورتم نشستن و لباش حرکت کرد... با اولین بوسه ای که روی لبام نشست تکون سختی خوردم...

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۱۸,۰۸,۳۱:۰۳:۲۲]

[In reply to من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت]

#پارت\_۴۶



لبای خیس و داغش با احساس رو لبام می لغزید، شدت بوسه هاش هر لحظه بیشتر می شد، یه چیزی ته دلم لرزید، یه عطش و خواستن زیاد... دستامو تو موهاش فرو کردم، لبامو از هم باز کردم که زبونشو تو دهنم فرستاد. لب پایینش رو اروم مکیدم که یه شیرینی خاص تمام وجودمو پر کرد.

انقدر همو بو\*سیدیم که به نفس نفس افتادیم، سرشو تو گودی گردنم فرو کرد و مکید. دستاش پایین اومد و تاپمو با یه حرکت از تنم در آورد. دستام رو دکمه های پیرهنش لغزید، تند تند دکمه هاشو باز کردم و با کمک خودش پیرهنش رو در آوردم. تو چند ثانیه کل لباسامونو در آوردیم، هرکدومو یه طرف پرت کردیم.

سر ساشا دوباره داخل گردنم فرو رفت، با عطش گردنمو می مکید، پایین تر رفت... زبون داغشو روی نوک سی\*نم کشید و مثل بچه ها مکیدش.

بی اختیار اه غلیظی کشیدم.

-جووون خوشت اومد.

یه دفعه گاز محکمی گرفت که از درد به خودم پیچیدم.

-وحشی...

انقدر سی\*نه هامو خورد که فکر کنم کبود شد. زبونشو کشید و پایین تر رفت، لیسوی به شکمم زد که آه دیگه ای کشیدم، دستمو تو موهاش فرو کردم.

لای بهشتمو باز کرد و لیسوی از پایین تا بالاش زد.

-اوف ساشا...

-جونم عزیزم، دوست داری؟

دوباره با زبونش به جونم افتاد و فرصتی نداد تا جوابشو بدم.

مثل مار به خودم می پیچیدم دیگه تحمل نداشتم، فشاری به ساشا دادم و انداختمش روی تخت، مثل وحشیا پریدم روش و ک...ر بزرگشو کردم تو دهنم.

دهنم پر شده بود اما نصفش هنوز بیرون بود، سرمو فشار دادم تا همشو بکنم تو دهنم. لیبی بهش زدم و تند تند میخوردم.

دستای بزرگ ساشا روی سرم نشست، موهامو از پشت جمع کرد و سرمو محکم به خودش فشار میداد، سرمو عقب جلو میکرد. منم با لذت ک..ر داداشمو میخوردم.

آب دهنم از کناره های لبم بیرون می اومد و می ریخت روی تخ..ماش و شره میکرد تا پایین...

داشتم لذت می بردم که ساشا یه دفعه بلندم کرد و پرتم کرد رو تخت، با خنده نگاهش می کردم که خم شد و از بغل تختش یه شیشه نصفه ودکا برداشت، بهش نگاه می کردم که بقیشم با مستی و عطش سر کشید. شیشه رو انداخت پایین و خم شد روم؛ لبشو گذاشت رو لبم. وحشیانه همو می بوسیدیم که یه دفعه ک..ی.ر. کل\*فتشو واردم کرد، آخم تو گلوش خفه شد.

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت، [۲۱:۵۴ ۰۲,۰۹,۱۸]

#پارت\_۴۷

تند تند تلمبه می زد و لبامو می مکید، انقدر محکم خودشو بهم می کوبید که تخماش به بدنم می خورد و صدا می داد.

نیم ساعتی داشت تلمبه میزد و من ارضا شده بودم، یه دفعه سرعتشو بیشتر کرد و ک..رشو بیرون کشید و با فریاد ابشو روم خالی کرد.

با نفس نفس کنارم افتاد و شروع به خندیدن کرد.

–خیلی حال دادی...

نمی دونستم چی بگم، خودمم خیلی لذت برده بودم ولی نمی دونم صبح چه جورى باید  
تو چشمات نگاه کنم!

برگشتم طرفش که دیدم چشماتو بسته و نفسای عمیق می کشه، چه زود خوابش  
برد!

لباسامو برداشتم و از اتاقش بیرون رفتم. نزدیک صبح بود و دیگه خبری از رعد و برق  
و بارون نبود.

حولمو برداشتم و وارد حموم شدم، دوش رو باز کردم، اتفاقا به سرعت از جلو چشمم  
رد می شدن، چی شد که من و ساشا با هم خوابیدیم! یاد بوسه های داغش افتادم،  
گرمای خاصی داشت، دوست نداشتم تموم بشه.

لب پاینمو زیر دندونم کشیدم، طعم بوسه های ساشا خیلی با پرهام فرق داشت حتی  
لذتش خیلی بیشتر بود!

سرمو تند تند تکون دادم، این چه فکری بود؟ من یه کار ممنوعه کردم، الان باید  
ناراحت باشم نه اینکه به لذتش فکر کنم.

سرمو شامپو زدم و حسابی کف مالیش کردم، خودمو آب کشیدم و بالاخره بیرون  
رفتم.

خمیازه ای کشیدم، الان هیچی مثل خواب بهم نمی چسبید.

لباسامو پوشیدم و تو تختم شیرجه زدم.

\*\*\*

کش و قوسی به خودم دادم و از اتاقم بیرون اومدم، دیر بیدار شدم و فکر نکنم کسی  
خونه باشه.

سرخوش به طرف اشپزخونه رفتم تا یه چیزی بخورم که ساشا رو دیدم تا کله رفته  
بود تو کابینت که جلوی در خشکم زد.

جعبه قرص ها رو بیرون آورد که نگاهش بهم خورد.

-روشا قرص سر درد نداری؟

چقدر معمولی رفتار میکنه، انگار نه انگار که اتفاقی افتاده!

-روشا خوبی؟ چرا خشکت زده.

آروم رفتم جلو و گفتم:

-چی میخواستی؟

-لعنتی سرم داره می ترکه، بیا اینو بگرد یه چی پیدا کن بخورم.

جعبه رو ازش گرفتم و ورق ها رو کنار زدم که چشمم به ژلوفن افتاد.

-بیا بگیر فکر کنم این خوبه.

قرصو گرفت و سریع با اب خوردش.

بطری آب رو وسط میز گذاشت، به طرف در رفت که یه دفعه برگشت.

-راستی دیشب صدایی نشنیدی؟

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت، [۲۱:۴۳ +۴,۰۹,۱۸]

#پارت\_۴۸

با ترس نگاهش کردم، یعنی منظورش چیه؟ سرمو بالا انداختمو گفتم:

-نه من خواب بودم چیزی نشنیدم.

دستی تو موهاش کشید و کلافه زمزمه کرد:

-فکر کنم دیشب زیاده روی کردم.

بعدم بی توجه به من از آشپزخونه بیرون رفت.

نفس حبس شدمو بیرون فرستادم و رفتم سر یخچال، نگاهی به غذاها کردم و اخر سر چندتا ورقه ژامبون برداشتم و با سس و گوجه و خیارشور چیدم رو میز، سبد نونا رو هم جلو کشیدم و به غذا حمله کردم.

\*\*\*\*\*

استاد برگشت طرف تخته تا مسئله جدیدشو بنویسه، خودکارمو آماده کردم تا زود بنویسم و معطل نشم که گوشیم لرزید.

گوشیمو لای جزوه گذاشتم و اروم صفحشو باز کردم که دیدم پرهام پیام داده:

«شب بیا خونمون دلم خیلی برات تنگ شده عزیزم»

با چشمای گرد به پیامش نگاه کردم، مگه پرهام الان سر کلاسش نیست؟ اصلا با چه رویی دوباره همچین چیزی خواسته؟

-خانم تهرانی حواستون کجاست؟

با صدای استاد از جام پریدم.

-بله استاد، کارم دارید؟

صدای خنده ی ریز بچه ها بیشتر عصییم کرد؛ استاد نگاهی به ساعتش انداخت و گفت:

-جلسه بعد کنفرانس این درسو ازتون می خوام.

بعد حرفش بی توجه به قیافه زارم از کلاس بیرون زد!

بی حال پخش شدم رو صندلی، مهتاب سریع زد به پهلوم و گفت:

-چته روشا؟! استاد چند بار صدات کرد نفهمیدی!

با قیافه وا رفته نگاهش کردم، چی بهش میگفتم وقتی از هیچی خبر نداشت!

با بدبختی و سایلمو جمع کردم و ریختم تو کیفم، کلاس بعدی رو با پرهام داشتیم، باید یه جوری باهش حرف میزدم تا بیخیال امشب بشه.

انقدر تو فکر بودم که نفهمیدم کی رفتیم سلف و ناهار خوردیم و کی برگشتیم کلاس، منتظر به در زل زده بودم که پرهام با اخمای نمادینش اومد تو.

کیفش رو گذاشت روی میز، نگاهی به بچه ها انداخت و شروع کرد به درس دادن.

تقریباً اخرای کلاس بود و من هیچی ازش نفهمیده بودم.

اگه تهدیدم می کرد چی؟ یعنی اون فیلمی که گفته بود ازم داره حقیقت داره؟ یعنی باز می خواد مثل وحشی ها بهم حمله کنه؟

چی می شد اگه مثل آدم می اومد خواستگاریم؟ یا مثل ساشا رفتار می کرد؟! ساشا حتی تو اوج مستیشم کلی مواظبم بود و رفتاراش با ملایمت بود.

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۱۸, ۰۹, ۰۶, ۱۵:۲۳]

[In reply to من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت]

#پارت\_۴۹

نفهمیدم کی کلاس تموم شد و ازش بیرون زدم. دوست داشتم برم خونه و به اتاقم پناه ببرم ولی از شانس گندم امروز از اون روزا بود که تا عصر کلاس داشتم و بایدم همه شونو می موندم وگرنه کل ترم رو حذف می شدم.

با بی حالی روی نیمکتی نشستم، حتی نفهمیدم مهتاب کجا غیبش زد! نگاه دیگه ای به صفحه پیام گوشیم کردم، باید یه کاری می کردم تا پرهام پشیمون بشه. با این فکر سریع از جام بلند شدم، شاید بشه با حرف برای خودم زمان بخرم و حداقل از شر امشب خلاص بشم.

به طرف اتاق پرهام رفتم، لبخند نصفه و نیمه ای روی لبم نشوندم و درو باز کردم که با صحنه ای که دیدم خشکم زد!

-تو...ت...

دختره سریع از رو پای پرهام بلند شد، دکمه مانتو و شلوارشو بست و مقنعه اش رو سرش کرد، خشکم زده بود جلوی در و نمی تونستم چیزی بگم!

دختره کنارم زد و از اتاق بیرون زد. پرهام آب دهنشو قورت داد، دکمه های لباسش رو بست، جلو اومد و گفت:

-روشا خوبی؟ بیا تو بشین...

اومد جلو و در رو بست، از ترس جیغی کشیدم و گفتم:

-برو عقب عوضی...

بازومو گرفت و کشیدم طرف خودش

-هیس روشا، اروم باش توضیح میدم.

خودم رو کشیدم و عقب و عصبی توپیدم:

-چه توضیحی وقتی خودم دیدم، دست نجستو به من نزن عوضی، از اولشم باید می فهمیدم چقدر آشغالی...

عصبی دهنشو باز و بسته کرد اما چیزی نداشت تا بگه، در اتاقش رو باز کردم و عصبی بیرون رفتم که نگاه خیره چند نفرو روی خودم حس کردم، حتما چیزی شنیده بودن و صدای بلندم بیرون رفته. به درک مردک عوضی...

عصبی لبم رو زیر دندونم کشیدم، پوستش رو محکم کندم.

از ساختمون بیرون زدم، عصبی به طرف در دانشگاه می رفتم که یهو بازوم از پشت کشیده شد!...

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت، [۱۷:۳۰ ۰۹،۰۹،۱۸]

#پارت\_۵۰

اخمام رو کشیدم تو هم و با شدت برگشتم عقب که مهتاب رو دیدم.

-روشا کجا میری؟ الان کلاسمون شروع میشه.

نفسم رو با شدت فرستادم بیرون، از یه طرف کلافه بودم و اگه سر کلاس هم بودم مطمئنم چیزی نمی فهمیدم ولی اگه می رفتم خونه قطعاً حذف می شدم.

مهتاب با نگرانی تکونم داد و گفت:

-چیزی شده روشا؟ حالت خوبه؟

-آره بیا بریم الان استاد میاد.

به طرف ساختمونمون حرکت کردم که مهتاب هم پشت سرم اومد.

از دور استاد رو دیدم که داشت به طرف کلاس می رفت، سریع دست مهتاب رو گرفتم و به طرف در کلاس دویدیم و زودتر از اون وارد شدیم.

مهتاب خنده ی آرومی کرد و با هم نشستیم رو صندلی های آخر.

استاد اومد تو کلاس، نگاهی به بچه ها انداخت و درس رو شروع کرد.

آخرای کلاس بود که گوشیم تو جیبم لرزید، درش آوردم و زیر میز گذاشتمش، یه پیام از پرهام بود دوست داشتم نخونده حذفش کنم ولی حس کنجکاویم نداشت.

پیامشو باز کردم که چشمام از پرویش گرد شد.

«روشا بعد کلاست بیا اتاقم کارت دارم»

با حرص تایپ کردم:

«صد سال سیاه، بهتره دیگه واسم نقش بازی نکنی دیگه خوب شناختمت آقای استاد»



گوشییم رو زیر جزوم قایم کردم و الکی به استاد زل زدم.

هنوز چند دقیقه هم نگذشته بود که دوباره گوشییم لرزید، بدون اینکه پیامشو بخونم تلفنم رو خاموش کردم و انداختم ته کیفم.

خیلی زود تایم کلاس تموم شد، مهتاب سریع از بغلم بلند شد و گفت:

-میرم این سوالو از استاد بپرسم الان میام.

شونمو بالا انداختم و وسایلم رو جمع کردم، جلوی در کلاس منتظرش ایستادم که یه دفعه دستم از پشت کشیده شد!

قبل از اینکه بتونم برگردم کشیده شدم توی یه کلاس خالی و درم پشت سرم بسته شد!

رومان